

# سخنرانی منتشر شده شهید بهشتی در جمع طلاب و اساتید مدرسه حقانی

آیت‌الله شهید بهشتی - در سخنانی که برای نخستین بار منتشر شده - گفته است: اگر امکاناتی داریم، می‌گذاریم در اختیار آن عاشق‌ها، نه در اختیار آن نق‌نق‌زن‌ها! عاشق که این قدر نق نمی‌زند. عاشق که این قدر آفتاب و سایه نمی‌کند. عاشق که این قدر پر توقع نمی‌شود. گفته می‌شود چرا کتاب‌های درسی اصلاح نشده است؟ چه کسی باید این کار را بکند؟ می‌گویید ماها در حد توانمان نکرده‌ایم یا می‌گویید نشده است؟ اگر نکرده‌ایم، شما بکنید؛ این شما هستید حامل بقیه کار.

**شبکه اجتهاد:** متن پیش‌روی گفتاری از شهید آیت‌الله دکتر بهشتی است که در سال ۱۳۵۶ خطاب به طلاب مدرسه منتظریه‌الشمس (حقانی) (و در حضور استادان آن ایراد شده است. متن حاضر که برای نخستین بار منتشر شده، از سه منظر جالب توجه است؛ نخست، از منظر محتوای بحث که به تبیین رابطه و نسبت میان علوم اسلامی و علوم انسانی مربوط می‌شود. چنانچه خواهید دید، درک صحیح این رابطه به بیان علل ضرورت آشنایی طلاب علوم دینی به‌طور خاص و علاقه‌مندان به اسلام‌شناسی به‌طور عام با علوم انسانی جدید می‌انجامد. دوم، شیوه بیان مطلب است که نوع رابطه میان استادان مدرسه با طلاب را به تصویر می‌کشد؛ رابطه‌ای توأم با احترام متقابل اما صراحت و صداقت. سوم، این متن به لحاظ آشنایی با فضای فرهنگی و فکری آن زمان، از منظر تاریخی نیز شایان توجه است.

## استقبال جوانان تحصیل کرده از علوم انسانی و علوم اسلامی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. در این سال‌های اخیر مکرر دوستانی به صورت فردی و گروهی مراجعه کرده‌اند با این سؤال که تو در زمینه کار یک طلبه در زمان ما چه نظر مشورتی می‌دهی؟ من طلبه الان چه وظایفی دارم؟ به سوی چه آینده‌ای گام برمی‌دارم؟ در این برخوردها، گهگاه فرصتی بوده، ولو کوتاه، که تبادل نظری با این دوستان داشته‌ام. گاهی فرصت نبوده، عذر خواستم؛ عذرخواستی که در این موارد بسی بر روح سنگینی کرده است. چقدر برایم رنج‌آور بوده بینم جوان یا جوان‌هایی در این شرایط زمان ما رو به دین و علم دین، قرآن و علم قرآن آورده‌اند، خیال می‌کنند من می‌توانم برایشان مشاور مطلع و امینی باشم. راه درازی را طی می‌کنند، می‌آیند و بعد من باید فقط شرمنده باشم و بگویم فرصت ندارم، فراغت ندارم، آمادگی ندارم. گاهی هم که فرصت شده، خیلی کوتاه تبادل نظر کرده‌ایم. کمتر توفیق داشته‌ام یک تبادل نظر وسیع به نسبت گسترده که

لااقل بتواند آنچه در اندیشه من در این زمینه می‌گذرد را برای دوستان بازگو کنم. طبعاً این سؤال برای شما دوستان عزیزی که در این مدرسه تشریف دارید هم مطرح است. در مصاحبه‌ها و مذاکرات و برخوردهای حضوری برایمان مسلم و روشن شده است که این سؤال برای شما مطرح است. می‌پرسید ما آمدیم چه کنیم؟ چه رسالتی بر عهده داریم؟ عرایض امروز من لااقل یک پاسخ عمومی است به این سؤال دوستان این مدرسه.

توجه شما رفقا را به این نکته جلب می‌کنم که در این ۱۰ یا ۱۵ سال اخیر، در نسل جوان جامعه ما، توجه چشمگیر و پرارزشی به علوم انسانی به چشم می‌خورد. به غیر از شما دوستان که دانشجویان و طلاب حوزه هستید، جوانانی که به حوزه‌های علمی دیگر یعنی دانشکده‌ها، مدارس عالی و دانشگاه‌ها می‌روند هم با من مأنوسند. در میان این جوانان گرایش جالب، چشمگیر و پرارزش به علوم انسانی روزافزون است. جوان‌هایی هستند سال چهارم رشته‌های فنی پول‌ساز مهندسی که می‌آیند مشورت می‌کنند. مبنای مشورت این است که آقا ما تا اینجا آمده‌ایم، حالا می‌فهمیم اشتباه کرده‌ایم! می‌خواهیم برگردیم به علوم انسانی. حالا به ما بگویید کدام رشته؟ اتفاقاً در همین هفته، جوانی که سال دوم پزشکی را دارد با موفقیت پشت‌سر می‌گذارد با همین سؤال آمد. در میان دانش‌آموزان سال‌های پنجم و ششم دبیرستان، برخی از کسانی که تحصیلاتشان در ریاضی و علوم تجربی خیلی خوب است و می‌توانند به رشته‌های دانشگاهی متناسب با این مواد بروند، مرتب مراجعه می‌کنند که ما می‌خواهیم با دیپلم ریاضی با معدل ممتاز، یا دیپلم طبیعی با معدل ممتاز، برویم به رشته‌های علوم انسانی. دوستان لابد با اصطلاح علوم انسانی آشنایی دارید. امروز شاخه‌های علمی به دو بخش اساسی تقسیم می‌شود: علوم طبیعی، علوم انسانی و کاربرد هر دو در فنون. علوم طبیعی، علوم هستند که در زمینه شناخت طبیعت و اشکال و تطورات و پدیده‌ها و روابط این پدیده‌ها کاوش می‌کند. شاخه‌های آن شیمی، فیزیک، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی است که خود آنها زیرشاخه‌های مختلفی دارند که می‌رسد به حیات‌شناسی (بیولوژی) و بعد شاخه‌های بین این دو مثل بیوشیمی (شیمی حیاتی) و امثال اینها وجود دارد. آنها می‌کوشند موجودات عالم طبیعت را آن‌چنان که هستند بشناسند. علوم طبیعی، ابزاری دارد که در خیلی علوم دیگر هم هست و آن عبارت است از ریاضیات. ریاضیات چیست؟ بیشتر نقش ابزار ایفا می‌کند. در فیزیک فضایی، فیزیک جوی و فضایی، می‌رود سراغ تحقیق پیرامون منظومه‌های شمسی کهکشان‌ها و امثال اینها و فضا و موجودات فضایی. این علوم طبیعی، شناختی درباره طبیعت برپایه کاوش درباره طبیعت به دست می‌دهد و از این شناخت در فنون استفاده می‌شود. این مسجد را که ساخته‌اند در نظر بگیرید. در ساختن آن فنون مختلفی به کار رفته است؛ فنّ معماری، فنّ مهندسی و محاسبات، فنّ آجرپزی، فنّ گچ‌پزی، فنّ سیمان‌پزی، فنّ شناخت و استخراج آهن و ساختن تیرآهن، فنّ جوشکاری، فنّ شیشه‌سازی و امثال اینها. همه اینها محصولات فنون است. این فنون از نتایج علمی علوم طبیعی استفاده می‌کنند. موضوع علوم طبیعی چیست؟ طبیعت. کاربرد فنون مربوط به این چیزهاست؛ ساختمان، ماشین و... یک رشته وسیع دیگری از علوم داریم به نام علوم انسانی. علوم انسانی زمینه کارشان چیست؟ علوم طبیعی شناخت جهان را می‌رسانند اما تا کجا؟ تا مرز انسان. از این به بعد باید خود این موجود دو

پا را شناخت که اعجوبه خلقت است و علمی که مسئولیت شناخت این اعجوبه دو پا را بر عهده دارند، آن قدر وسیع و گسترده شده و شاخه‌ها پیدا کرده‌اند که به یک بخش پهناور و وسیع از علوم امروز تبدیل شده‌اند.

انسان چیست؟ چه خواست‌هایی دارد؟ چه توان‌هایی دارد؟ چه امکاناتی دارد؟ بُرد شناختش چیست؟ تا کجا می‌تواند سر در بیاورد؟ بُرد عملش چیست؟ بُرد تصمیم‌گیری‌اش تا چه اندازه است؟ بر چه مبنا تصمیم می‌گیرد؟ جهت‌گیری‌اش در عمل چیست؟ به کدام سو می‌رود؟ چه هدفی دارد؟ چه قوانینی بر رفتار انسان حکومت می‌کند؟ رفتار انسان چه بازده و محصولی دارد؟ فرهنگ، ادبیات، شعر و نثر، زبان، پیوند زبان‌ها، زبان‌شناسی، تطورات زبان‌ها، آنچه به زبان درآمده، اندیشه‌های بشر، تفکرات او، اندیشه‌های شکل گرفته‌اش، سیستم‌های گوناگون تفکرات بشری، مکتب‌های گوناگون فلسفی، جامعه انسانی، روابط اجتماعی انسان، نظام‌های گوناگون و اشکال گوناگون این روابط، قوانینی که بشر وضع کرده، اثر این قوانین مثبت و منفی، کار نیک بشر، تقدیر او، جنایت و خیانت بشر، کیفر او، حقوق، حقوق مدنی، حقوق جزایی، زندگی اقتصادی بشر، پیوندها، روابط اقتصادی، عوامل اقتصادی، مولدها، تولیدها، توزیع‌ها، مصرف‌ها، طبقات اجتماعی ناشی از این، حالات روحی بشر، عواطف او، نقش عواطف در زندگی او، گوناگونی عواطف، خشم او، مهر او، رنج او، غم او، شادی او و آنچه به این مربوط می‌شود؛ موسیقی، هنر، هنرهای گوناگون، مجسمه‌سازی، نقاشی و صدها رشته دیگر هنری... ملاحظه می‌کنید که علوم انسانی رشته وسیعی است. یکی از عوامل مادر که در درجه اول با همین انسان به بعد سروکار دارد اما راجع به قبل از انسان هم نظر دارد و بی‌نظر نیست، دین و مذهب است؛ اعم از ادیان الهی، ادیان ساخته‌شده خرافات و موهومات بشری یا ادیان ساخته‌شده فرهنگ‌های پیشرفته بشری. ادیان عموماً پیامشان برای بشر این است که ای بشر! چگونه باش و به کدام سو رو، اما درعین حال نسبت به اصل جهان و پیدایش جهان و پیدایش انسان و کلیاتی درباره اصل هستی نیز نظر دارد و نظر می‌دهد، تا آنجا که اصولاً نمی‌توانند انسان بریده از هستی و مبدأ و آغاز و غایت و فرجام هستی را مطرح کنند. اما متن کارشان، بیشتر از انسان به بعد است. علوم دینی هم امروز جزء کدام یک از این دو گروه به حساب می‌آید؟ علوم انسانی. در اصطلاح امروز، علوم دینی هم جزء علوم انسانی به حساب می‌آید. تا ۱۰، ۱۵ سال پیش، سراغ هر جوان با استعدادی را می‌گرفتی سرش در رشته‌های علوم طبیعی بود. از آنجا سر در می‌آورد. همه استعدادها به کار می‌افتاد برای اینکه بتواند برود رشته‌های پزشکی، داروسازی، مهندسی، فیزیک، شیمی، اصلاً علوم هم نه، فنون! پزشکی فن است. اصلاً تمام استعدادها بیشتر سراغ فنون می‌رفت؛ چون در فنون پول درمی‌آید. در علوم طبیعی هم خیلی از پول خبری نیست. پول و شهرت و این چیزها بیشتر در فنون است. آن آقای که این مدرسه را می‌سازد اصلاً در رشته‌های فنی کار می‌کند؛ یعنی کاربرد علوم. اگر علوم هم آنجا می‌خواند برای کاربردش است. او درباره رشته‌های علمی تحقیق مستقل نمی‌کند. آن کسی که روی میزان مقاومت آلیاژهای مختلف تحقیق می‌کند، در رشته علوم طبیعی کار می‌کند. مهندس می‌آید محصول کار تحقیق او را در مدرسه یا دانشکده می‌خواند، کاربردش را هم یاد می‌گیرد و راهنمای معمار و فلزکار می‌شود که حالا اینجا باید چه آهنی

از چه آلیاژی با چه بُعدی کار گذاشت. پول هم در این درمی آید. آن بنده خدایی که درباره میزان مقاومت آلیاژها کار می‌کند، حداکثر حقوقش به اندازه نصف درآمد روز بسازفروش‌ها نیست. بنابراین استعدادهای همه سراغ فنون می‌روند. چون زندگی در درآوردن پول و هرچه بیشتر و دلخواه‌تر مصرف کردن آن خلاصه شده بود. پیش از این رسماً بازار علوم طبیعی هم کساد بود، علوم انسانی که دیگر هیچ! بازمانده‌های همه کنکورهای دیگر سر از رشته‌های مختلف علوم انسانی در می‌آوردند. دانشگاه، یک دانشکده هم مربوط به نام علوم دینی به نام دانشکده الهیات دارد. دیگر آنها که هیچ جا پذیرفته نمی‌شدند از آنجا سر درمی‌آوردند. حوزه چطور؟ حوزه برای آنهايي بود که حالا گاهی با سواد خواندن و نوشتن و گاهی هم بدون آن رو به حوزه‌ها می‌آوردند. مگر با یک استثنای خیلی محدود و درصد خیلی ضعیفی از عناصری که احیاناً با دیدهای دیگری به حوزه یا به علوم انسانی می‌رفتند. آقای خاتمی، همین‌طور نبود؟ رنگ غالب، همین جوری بود که عرض می‌کنم. حالا آنچه من می‌گویم آقای خاتمی نمی‌تواند شاهدش باشد چون من دارم از آن دوره‌های قدیم می‌گویم. ایشان یک نصفه نسل بعد از من است. شاهد از غیب رسید! آقای دکتر احمدی رسیدند. ای کاش ایشان بودند و من عرضم را می‌گفتم تا شهادت می‌دادند.

ولی در این ۱۰، ۱۵ سال اخیر، مسأله، مسأله‌ای دیگر است. امروز ما ناظر این واقعیت اجتماعی هستیم که جوان‌هایی با استعدادهای برجسته، با یقین به اینکه می‌توانند در فلان و بهمان رشته فنی پول‌ساز یا علمی چنین و چنان از علوم طبیعی یا ریاضی که ابزار آن هست پذیرفته شوند، به علوم انسانی و از جمله علوم اسلامی رو می‌آورند. اینها دنبال چیز دیگری آمده‌اند. اینها اگر به حوزه قم می‌آیند، اگر به رشته جامعه‌شناسی دانشگاه می‌روند، دنبال این هستند که به چیز دیگری دست یابند. اینها در سنین نوجوانی آزادانه لمس کرده‌اند که «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ!» پوچی، بی‌ارزشی، بی‌محتوایی، بی‌پایگی زندگی منحصر در تولید و مصرف و در دور نافرجام تولید و مصرف پوسیدن را لمس کرده‌اند. آنها که از خانواده‌های مرفه برخاسته‌اند، داشته‌اند و لمس کرده‌اند. آنها که از خانواده‌های دردمند برخاسته‌اند، نداشته لمس کرده‌اند. دیروز خدمت یکی از دوستان عرض می‌کردم که به‌حق، دیدار با این جوانان و انس آنان با من همیشه از لذت‌بخش‌ترین ساعات زندگی بوده و هست. گاهی با وجود خستگی مفرط، برای گفت‌وگو با آنها وقت می‌دهم و در پایان گفت‌وگو می‌بینم، شاداب‌ترم؛ چه در دانشگاه و چه در حوزه. من نمی‌دانم چند تا از شما این جوری هستید. این را باید جناب آقای قدوسی که با شما مصاحبه می‌فرمایند بدانند و دوستان دیگر مثل جناب آقای مصباح که با شما کار می‌کنند و رفقا و دوستان دیگری که هستند بگویند. ولی من اجمالاً می‌دانم در میان شما هم عناصری این‌گونه، کم یا بیش، هست و در حوزه فراوان است. اینها می‌گویند انسان در زندگی اگر بخواهد در حد انسانیت زندگی کند، قبل از هر چیز باید بینشی، جهان‌بینی‌ای، هدفی، راهی و مبنایی درست داشته باشد، والا حیوانی است که جلوی آخور رهایش کرده‌اند یا در آخورش پوست هندوانه و پوست گرمک است، یا کاه و یونجه و جو، یا پنبه‌دانه، یا عسل، مربا، کره، مرغ، فسنجان و چلوکباب ریخته‌اند؛ ولی بالاخره حیوانی سر در آخور است!

طی سه یا چهار سال اخیر یک چیز تازه پیدا شده است و آن این است که عده‌ای از علوم انسانی دانشگاه‌ها به علوم اسلامی دانشگاه‌ها رو می‌آورند. یعنی با اینکه رفته‌اند سراغ علوم انسانی، گمشده خود را آنجا هم پیدا نکرده‌اند، آن وقت فکر کرده‌اند بیایند سراغ حوزه و علوم اسلامی، شاید گمشده خود را اینجا پیدا کنند. در همین ماه‌های اخیر عده‌ای از دوستانی که سال آخر اقتصاد یا جامعه‌شناسی، که جزء شاداب‌ترین و سرزنده‌ترین رشته‌های علوم انسانی روز است، هستند، مکرر آمده‌اند که می‌خواهیم درسمان را تمام کنیم و اسممان را برای فوق لیسانس بنویسیم که سربازی نرویم. آیا طرحی چندساله که برای آشنایی پخته و علمی با قرآن و اسلام باشد دارید؟ در میان آنها چه عناصر جالبی هستند! دو نفر از آنها که در رشته اقتصاد مشغول به تحصیل هستند، هم معلم‌اند و در یکی از واحدهای فعال درس می‌دهند، هم یک فعالیت اجتماعی دارند، هم درس اقتصاد خوب خوانده‌اند، به طوری که یکی از آنها یک سخنرانی جالب اقتصادی در خود دانشکده اقتصاد کرد و هم عربی را خوب خوانده‌اند به طوری که یک کتاب اقتصاد عربی را که با متن خارجی آن بررسی می‌کنیم می‌بینی که خیلی خوب آن را می‌خوانند و معنی می‌کنند. مکرر مراجعه کرده‌اند. گروه‌هایی هم هستند از رشته‌های مختلف که می‌پرسند آیا راهی می‌شناسید که ما اول در زمینه علوم اسلامی کار کنیم، بعد برویم برای دکترای اقتصاد؟ دو نفر از بچه‌های بسیار خوب، از آن بچه‌های خودساخته، از خانواده‌ای که پدرشان راننده بوده و فوت هم شده بود، که برادر توأمان (دوقلو) هستند و فوق لیسانس جامعه‌شناسی دانشگاه را تمام کرده‌اند. من برای همفکری در طرحی با آنها صحبت می‌کردم، آن وقت طرح خودشان را برای آینده مطرح کردند. می‌گفتند بدون جهان‌بینی کامل عملی نیست، بنابراین بنا داریم مدتی را هم صرف آشنایی با مکتب‌های زنده برجسته فلسفی امروز دنیا بکنیم و فلسفه بخوانیم. چون مهد بیشتر این مکتب‌ها آلمان است، به خصوص در تماس بین متافیزیک و فیزیک، تصمیم داریم برویم آنجا بمانیم، آلمانی هم یاد بگیریم که مطالعات دست اول انجام دهیم (چه بلندهمت!) و بعد برگردیم. آیا برای بعد از برگشتن ما فکری دارید که بتوانیم به دنبال آن، آشنایی عمیقی هم با اسلام و فلسفه دوره اسلامی، در مدتی که با آن سن و سال و تحصیلات ما سازگار باشد، به دست بیاوریم؟ من نمی‌دانم شماها تاکنون با این جور جوان‌ها چقدر برخورد کرده‌اید؟ من مکرر برخورد دارم و اینکه می‌بینید با همه عوامل دلسردکننده، من همواره شاداب و سرشار از امیدم، به خاطر برخورد با چنین جوان‌های باهمتی است که به حق می‌توانند بهترین ذخیره آینده باشند.

### رابطه علوم انسانی با علوم اسلامی

خوب آرام آرام از مقدمه رسیدیم به ذی‌المقدمه و آن اینکه علوم اسلامی به هر حال از علوم انسانی است. موضوع اصلی در علوم اسلامی چیست؟ انسان! اینها را عیناً از روی این یادداشت‌ها می‌خوانم که منظم باشد. زمینه اصلی در ادیان و علوم انسانی، انسان است. شناخت انسان، بافت‌های گوناگونی که در هستی اوست، تاروپود او، خواست‌ها و نیازها از یک سو، توان‌ها و کارایی‌ها از سوی دیگر. انسان در ارتباط با محیط طبیعی‌اش یعنی جهان، انسان در ارتباط با محیط اجتماعی‌اش، با تارهایی که خود انسان در طول تاریخ مثل عنکبوت دوروبر

خودش تنیده، جامعه. سازندگی انسان نسبت به خود و محیط خود، حدود این سازندگی، هدف این سازندگی، جهت‌ها و راه‌های عملی این سازندگی، زمینه‌های اصلی علوم انسانی و اسلامی است. تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف با علوم اسلامی در چیست؟ تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، تاریخ، ادبیات، هنر و امثال آن با علوم اسلامی، کجاست؟ عرض شد که زمینه علوم انسانی متعارف غیراسلامی که امروز در مدارس گوناگون دنیا می‌خوانند با زمینه علوم اسلامی که شما جزء خیل پاسدارانش هستید، یکی است. انسان، بافت‌های هستی او، نیازهای او، توان‌های او، میزان و حدود کارایی او، هدف این کارایی، جهت این کارایی، میزان خودسازی و محیط‌سازی‌اش، راه‌های علمی این خودسازی و محیط‌سازی، موضوع و زمینه همه علوم انسانی است. زمینه علوم اسلامی هم همین است. تفاوت اصلی‌شان در چیست؟ در این است که علوم انسانی متعارف در این راه تنها از مشاهده و تجربه و تحلیل استفاده می‌کند. یکی از دوستان فرمودند «آنچه هست را می‌نگرد». خیر، علوم انسانی امروز می‌خواهد علاوه بر آنچه هست، آنچه باید باشد را هم بر مبنای آنچه هست پیش‌بینی کند. همین‌طور که ما در علوم طبیعی پیش‌بینی علمی می‌کنیم، در علوم انسانی پیش‌بینی خودبه‌خود با «چه باید کرد؟» همراه است. ولی ابزار کارش، متد کارش، مبنای شناختش، سرچشمه شناختش صرفاً چیست؟ مشاهده، تجربه و تحلیل آن. در روان‌شناسی، انسان را مشاهده می‌کند، روی او تجربه هم می‌کند، تحلیل هم می‌کند و در انتها، جمع‌بندی می‌کند. اجازه دهید به جای مسأله تحلیل اضافه کنیم «و جمع‌بندی». در علوم اسلامی، قبل از هر چیز، یک کاوشگر سخنش این است که بینم نخست سرچشمه وحی در این زمینه چه می‌گوید. انسان چیست؟ بافت‌ها، نیازها و توان‌هایش چیست؟ یک عالم اسلامی اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است.

میزان کارایی و اختیار انسان چقدر است؟ اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. هدف لایق زندگی انسان چیست؟ اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. جهت‌ها و راه‌های عملی رسیدن انسان به آن هدف چیست؟ اول می‌خواهد ببیند وحی چه گفته است. پرسش‌هایی داریم قبل از وحی، پرسش‌هایی هم داریم بعد از وحی. قبل از وحی می‌پرسیم اصلاً وحی‌ای در کار هست تا من سراغ آن بروم؟ باید شناخت و معرفت انسانی را به کار انداخت تا به وحی برسیم؛ معارف مربوط به اثبات خدا، یافتن خدا در جهان، پی‌بردن و راه‌بردن به خدا یا هر چیز دیگری که می‌خواهید اسم آن را بگذارید. خداشناسی، معارفی است که ما را به وحی می‌رساند و اینکه وحی یکی از واقعیت‌هاست و می‌تواند تکیه‌گاه بشر قرار گیرد. اینها همه قبل از وحی است.

بعد به وحی می‌رسیم. شناخت محتوای وحی. محتوای وحی را از کجا باید شناخت؟ امروزه گاهی می‌گویند برای محتوای وحی چند نفری در یک اتاق در بسته می‌نشینیم و بحث می‌کنیم تا بینیم مصلحت بشریت چیست، آن وقت می‌گوییم این همان محتوای وحی است! عرض من را فهمیدید؟ چهار نفر، می‌خواهد صدساله،

می خواهد ۱۵ ساله یا ۲۰ ساله، می خواهد عمامه به سر، می خواهد غیر معمم، فرق نمی کند، می گویند می رویم در یک اتاق در بسته با هم می نشینیم و درباره مصلحت بشریت اندیشه آزاد می کنیم! آن روزها می گفتند بچه ها دور هم جیغ بنفش می کشند، بنده می خواهم بگویم اندیشه بنفش ترسیم می کنند! بعد هم می پزیم و می سازیم و می کشیم و سفره مان را پهن می کنیم و به تمام بشریت می گوئیم هر که خواهان سعادت است بسم الله، وحی همین است که ما می گوئیم! به نظر شما این راه صحیحی است؟ هیچ عاقلی پیدا می شود که بگوید این راه صحیحی است؟ البته که صحیح نیست.

بحث ما در وحی اسلامی، منعکس است در دو آئینه متمم یکدیگر: کتاب و سنت. برای شناخت وحی باید رفت سراغ کتاب و سنت. بله، امروز برای کتاب فهمی و سنت فهمی زنده و پویا و نه متحجر و ایستا یا حتی ارتجاعی، علاوه بر همه آنچه تا کنون برای فهم کتاب و سنت به آن احتیاج داشتیم، به یک سلسله معلومات دیگر نیز به صورت کمک نیازمندیم؛ یعنی اگر انسان بخواهد ببیند وحی درباره روند جامعه چه می گوید، تا الفبایی از جامعه شناسی نداند، نمی تواند اصلاً بفهمد وحی درباره روند جامعه چه می گوید. اگر بخواهد ببیند وحی در زمینه تعلیم و تربیت چه می گوید، تا آشنایی کلی با روان شناسی و علوم تربیتی به صورت کلی و در حد معلومات عمومی نداشته باشد، اصلاً نمی شود. از کنار آیه و حدیث عبور می کند. آیه و حدیث، مطلب را گفته، اما گوش او نمی شنود. او گفته است، اما گوش این نشنید. مگر نه این است که یک حدی از امواج صوتی را گوش سگ می شنود، اما گوش بنده و شما نمی شنود؟ پس معلوم می شود که می شود گوینده ای بگوید، آدم با گوش و چشم باز هم عبور کند، ولی نه ببیند و نه بشنود.

بنابراین، اگر امروز انسان بخواهد استنباط زنده از کتاب و سنت داشته باشد، به یک مقدار و در حد ابزار، به معلومات عمومی متناسب با زمان، احتیاج دارد. در قرآن آیاتی هست به منظور خداشناسی (نه به منظور طبیعت شناسی). به منظور خداشناسی، درباره کیفیت پیدایش باران سخن می گوید. آن کسی که با کیفیت طبیعی پیدایش باران و نقش باد و باران بر یکدیگر ناآشناست، این آیات را می خواند و رد می شود و برایش هم خیلی جاذبه و گیرایی ندارد، اما کسی که لااقل در حد معلومات عمومی در زمینه باد و باران مطالعه دارد، می بیند که در این آیات که هدفش خداشناسی است، اشاراتی در زمینه پیدایش باد و باران است که بسیار جالب و گیراست!

«الف. لام. میم. غُلِبَتِ الرُّومُ. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِبَصْرِ اللَّهِ» تا آدمی تاریخ را خوب نخوانده باشد، در همین حد که مورد نیازمان است، نمی گوئیم تاریخ همه اقوام، بلکه لااقل تاریخ زمان اسلام، محیط اسلام، اطراف اسلام، اصلاً این آیه را نمی فهمد و بعد هم نمی تواند بفهمد که چطور می شود که این آیات به صورت یکی از نشانه های اعجاز قرآن

تلقی می‌شود، ۷ بنابراین، یک مقدار معلومات احتیاج داریم تا وحی را خوب بفهمیم. ولی سرچشمه کجاست؟ کتاب و سنت.

یک مطلب هم داریم که مربوط است به بعد از وحی. گیرم که وحی را شناختیم، وحی تمام جزئیات مربوط به همه زمان‌ها را موبه‌مو که نگفته است. برای پیاده کردن نقشه مدون وحی روی عرصه زمان ما که ناظر به نسل آینده و سرنوشت آینده باشد، خیلی معلومات نیاز است. اینجاست که معلومات عمومی هم دیگر به درد نمی‌خورد، اینجا دیگر معلومات تخصصی می‌خواهد. اسلام و وحی در زمینه تعلیم و تربیت، چه مسائل و تعالیم و بنیادهایی را به دست می‌دهد؟ می‌خواهیم براساس این بنیادها فن تعلیم و تربیت اسلامی درست کنیم. بسیار خوب، اینجا متخصص تعلیم و تربیتی می‌خواهیم که علوم اسلامی‌اش را هم تا حد خوبی فرا گرفته باشد. می‌خواهیم جامعه بسازیم، چه کار کنیم؟ اقتصاددان می‌خواهیم؟ سیاست‌دان می‌خواهیم؟ یا به معنی امروز که علوم اجتماعی را دیگر آن قدر گسترش داده‌اند که همه علوم انسانی را در خود جای داده، علوم اجتماعی‌ای می‌خواهیم که بتواند در شاخه‌های آن بر مبنای این پایه‌های اسلامی، طرح اجرائی برای امروز و فردا بدهد؛ طرحی که امروز می‌دهد و ممکن است فردا معلوم شود که اشتباه است، چون طرح است. اسلام او اشتباه نیست، پیاده کردنش اشتباه است. مشاهده می‌خواهد، تجربه هم می‌خواهد، تحلیل هم می‌خواهد، جمع‌بندی هم می‌خواهد. ملاحظه می‌کنید که در مسأله بعد از وحی باز برگشتیم به مشاهده، تجربه، تحلیل و جمع‌بندی. پس برای کسب این شناخت مربوط به انسان از دو راه می‌توان استفاده کرد: از آورده‌های اندیشه و تجربه بشری، از آورده‌های وحی. علوم انسانی به اصطلاح امروز، شاخه‌های مختلف راه اول است. علوم دینی برای پیروان وحی در ادیان مختلف در درجه اول مربوط به راه دوم است و چه بهتر که این شناخت با استفاده از هر دو صورت گیرد، چون با هم تضادی ندارند. آنچه فعلا بخش اصلی برنامه کار ما را تشکیل می‌دهد، خودبه‌خود مربوط به وحی، آن هم از دیدگاه قرآن است. منبع اساسی برای آگاهی بر آورده‌های وحی محمدی - صلوات‌الله و سلامه علیه - چیست؟ کتاب و سنت؛ بنابراین می‌توان گفت هدف اساسی ما فهم صحیح و زنده و پویای کتاب و سنت است، در حدودی که این فهم در دسترس ماست؛ و همچنین (روی این کلمه تکیه دارم) میزان و حدود روشنگری معلوماتی از اسلام که در دسترس ماست، برای بشر امروز و فردا. درس نمی‌خوانیم که ملا بشویم، درس می‌خوانیم که بفهمیم بشر امروز و فردا چه باید بکند؛ در جهت خواست‌ها و نیازها و در ارتباط با توان‌ها و کارایی‌های بشر. چه علمی در این زمینه مورد نیاز است؟ اول آنکه معلوم است؛ زبان عربی، به‌ویژه عربی کتاب و سنت با ریزه‌کاری‌های آن. می‌گویند چرا در درس عربی در این مدرسه صرفاً به کتاب‌هایی از قبیل مبادی و امثال آن اکتفا نمی‌شود؟ برای اینکه بسیاری از ریزه‌کاری‌های عربی مورد نیاز اصلی ما، یعنی فهم کتاب و سنت، با این مقدار معلومات ادبی کتاب‌های عربی جدید قابل تعمیم نیست. مَغنی را هم باید خواند. بنده خودم از آنهایی هستم که روز اول که به حوزه آمدم، دنبال این هدف آمدم. نه دنبال حرفه آمدم، نه دنبال فن آمدم، نه راه عالی‌ترین مدارس کشور به رویم بسته بود. آزادانه آمدم. نه حتی چون بچه اهل علم بودم یا پدرم مجبورم



کرد؛ نه، هیچ کدام. پدرم هم، خدا رحمتش کند، من را آزاد گذاشت. آزادانه آمده‌ام، راهی را رفته‌ام، محصول تجربه‌ای را که از آغازش تاکنون ۳۶ سال می‌گذرد می‌توانم برای شما بازگو کنم، شاید مفید باشد. طلبه‌ای که می‌خواهد عربی کتاب و سنت را با ریزه کاری‌هایش بفهمد، باید معنی بخواند. اگر می‌خواستم فقط عربی بخوانم که با عرب‌ها حرف بزنم، معنی خواندن لازم نیست. مسأله را برای خودتان روشن کنید که چه عربی‌ای می‌خواهید بخوانید؟ تشریف آورده‌اید به حوزه که زبان و ادبیات عرب بخوانید، مترجم شوید، نویسنده شوید؟ یا تشریف آورده‌اید وحی را بفهمید؟ کدام یک؟ اگر اولی است، معنی لازم نیست. ما گفتیم معنی لازم است، محاوره عربی هم لازم است. چقدر زشت است که یک کسی عالم کتاب و سنت باشد و آن وقت که بخواند با یک عالم دیگر عربی صحبت کند، مترجم برایش بیاورند! این خیلی زشت است. این قابل تحمل نیست. بنده عالم کتاب و سنتی را دیده‌ام که می‌خواست با یک عالم اهل جای دیگر حرف بزند و زبان مشترکشان می‌توانست عربی باشد. آقا برای عربی مترجم می‌خواست. معنی لازم است، محاوره هم لازم است. دیگر چه می‌خواهیم؟

اگر زبان عربی قرآن را یاد گرفتیم، آیا با یاد گرفتن زبان عربی قرآن می‌شود قرآن را فهمید؟ اگر این طور بود همه عرب‌ها راحت قرآن را می‌فهمیدند. چه چیز دیگر می‌خواهیم؟ آشنایی با محیط نزول قرآن، برای فهم صحیح قرآن؛ و آشنایی با محیط صدور سنت در زمان پیغمبر و ائمه، برای فهم صحیح سنت. شما فکر کردید آسان است؟ حتی یک نوشته مربوط به ۴۰ سال پیش را که به فارسی هم باشد و در آن اشاره‌هایی باشد، مثلاً قصه‌ای باشد درباره تهران، مثلاً یکی از این نوشته‌های جمال‌زاده. نوشته‌های جمال‌زاده را بردارید بخوانید، اگر شما مثلاً اهل ملایر باشید، تا حالا هم با تهران آشنایی نداشته باشید، چه می‌شود؟ آنجا می‌نویسد من از زرگنده رفتم به گلاب‌دره و از آنجا رفتم به دره رستم آباد و از آنجا رفتم به دروازه دولاب؛ همه‌اش برایتان نامفهوم است. فارسی هم هست. ولی برایتان نامفهوم است.

علاوه بر این، سنت صادره از پیغمبر و ائمه، سنت صادره از ملا نیست؛ اشتباه است. سنت صادره از ملای رهبر است. پیغمبر، امام است، پیشوا است. امام هم که امام است. می‌دانید که قرآن هم می‌گوید ابراهیم را امام قرار دادیم؛ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». بنابراین تا کسی با فوت و فن و مسائل و ریزه کاری‌های رهبری آشنا نباشد، مقداری از سنت پیغمبر و امام برایش درست قابل فهم نیست. نهضت، حرکت، مراحل نهضت، مراحل نخستین، مرحله باروری ایدئولوژیک، مرحله سازندگی عناصر نخستین، روندگان نخستین، «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»، پیشتازان، مرحله گسترده شدنش، مرحله مخفی‌اش، مرحله علنی‌اش، مرحله بی‌قدرتش، مرحله در دست گرفتن قدرتش، بعد از در دست گرفتن قدرت، مرحله صلح‌آمیزش، قهرآمیزش؛ تمام اینها ریزه کاری دارد. بدون اینها هم فهم صحیح کتاب و سنت در برخی از بخش‌ها میسر نیست. اسلام، قرآن، کتاب و سنت وقتی آمد، در یک محیط بی‌سابقه سفید نیامد. سطور نهضت اسلام، در یک صفحه سر تا پا سفید بی‌رنگ نوشته نشد. صفحه انسانیت در آن روز

رنگ‌ها داشت. کتاب و سنت ناظر به آن رنگ‌ها هستند؛ بنابراین فهم قرآن بدون آشنایی با زمینه‌های فرهنگی قرآن، به‌طور کامل - حتی در حد نصاب هم - میسر نیست. بنده همیشه عرض کرده‌ام، هر کس می‌خواهد تفسیر شروع کند، اول باید یک دوره تورات و انجیل را بخواند. قرآن آمده ناظر بر همین‌ها؛ با خوب‌هایش یا بد‌هایش. گاهی می‌بینید که در تفاسیر بر سر مطلبی، ۲۰ صفحه مطلب سیاه کرده‌اند در حالی که اگر یک بار به مطلب در عهدین مراجعه می‌کردند، آن ۲۰ صفحه می‌شد ۲۰ سطر؛ بقیه‌اش زیادی است. کتاب ناظر به آن است؛ «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَهْمِنًا عَلَيْهِ» (مائده: ۴۸). قسمت‌هایی از آن را تصدیق کرده، قسمت‌هایی را نقد. اصلش را تصدیق کرده، زوایدش را نقد کرده، بعضی قسمت‌هایی را هم که صحیح بوده نسخ کرده است. آشنایی با آیین زردشتی و اوستا، حتی کم‌وبیش با آیین‌های هندی، البته خیلی کمتر. خلاصه باید با ملل و نحل و فرق تا حدودی آشنایی داشت. حدودی از آن عمومی است، حدودی دیگر تخصصی است. وای به حال نقل حدیثی که به خودش اجازه دهد بر مبنای رجال کنونی، نقادی حدیث کند بی‌آنکه آشنایی کافی با فرق مذهبی باعده، یعنی فرق مذهبی ازین‌رفته، داشته باشد. برای اینکه او زبان بسیاری از روایات را نمی‌فهمد. خلأ بسیاری از سندها را درک نمی‌کند. نمی‌داند چه دستی در کار بوده که این حدیث یک‌مرتبه از ۲۰ جا سر در آورده، تا آنجا که حدیث‌شناس ارزنده‌ای مثل مرحوم محمدبن یعقوب کلینی هم آن را در کافی آورده است. بله! تا آنجا که زبان‌شناس و حدیث‌شناس و عالم دینی ارزنده‌ای هم مثل مرحوم سیدرضی هم در نهج‌البلاغه آورده است. به نام نهج‌البلاغه یا به نام کلام امام صادق (ع) در دست بنده و شما هنوز هم رایج است. یکی از شرایط اصلی نقادی حدیث، آشنایی با ملل و نحل فرقی است که اصلاً دیگر یک نفرشان هم در این روزگار نیست. هیچ‌کس از آنها نمانده است، ولی مورد ابتلاء بنده هست. اگر می‌خواهم بفهمم که این حدیث، حدیث امام صادق است یا به نام امام صادق جعل کرده‌اند، بدون آشنایی با اینها برای من میسر نیست. حالا اگر یک روزی بخواهیم در برنامه مدرسه ملل و نحل شهرستانی بگذاریم، داد همه بلند می‌شود که آقا اگر هم قرار بر ملل و نحل است، لااقل بحثی پیرامون مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، یا چیزی مثل آنها باشد. اینها که دیگر نیستند. مثلاً کیسانیه به چه درد من می‌خورد؟ برای مسلمان مصرف‌کننده، کیسانیه یک پول هم نمی‌ارزد. ولی مگر شما آمده‌اید که مصرف‌کننده آگاهی‌های اسلام باشید؟ رسالت آقایان چیست؟ شما می‌خواهید آگاهی‌دهنده باشید یا می‌خواهید مصرف‌کننده آگاهی‌هایی باشید که به شما می‌دهند؟ کدام یک؟ اگر قرار است آگاهی‌دهنده باشید، بدون نقادی حدیث، وارد بحر موج سنت‌شدن، یعنی غرق‌شدن! نقادی سنت، بدون آگاهی بر ملل و نحل که معاصر سنت است یعنی بی‌سلاح و بدون اسلحه به میدان جنگ رفتن.

بعد از زبان عربی، چه چیزهایی می‌خواهیم؟ زیست‌شناسی عمومی و مقدمات آن از علوم طبیعی، فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و ریاضی در حدود متعارف، لااقل در حد یک دیپلم ادبی. روان‌شناسی عمومی، زیبایی‌شناسی عمومی، دین‌شناسی عمومی (که غیر از اسلام است)، مردم‌شناسی، تاریخ تمدن بشری، انسان از دیدگاه مکتب‌های مختلف بشری و از دیدگاه اسلام که خودبه‌خود مستلزم آشنایی کافی با جهان‌بینی‌های

گوناگون و مکتب‌های فلسفی است که این جهان‌بینی‌ها از آن برخاسته است. جرم‌شناسی، حقوق جزا، حقوق اساسی، حقوق مدنی، به این منظور که خیلی از مسائل فقه را این قدر بی‌پایه تلقی نکنیم. اقتصاد عمومی و مکتب‌های اقتصادی، لااقل در حد تاریخ عقاید اقتصادی. جامعه‌شناسی و شاخه‌های مرتبط با آن به‌ویژه علوم سیاسی. آشنایی کافی با یک یا دو زبان اروپایی که امروز خودبه‌خود در بعضی از این رشته‌ها جز استفاده از کتاب‌های آنها فعلا راهی نداریم. همه اینها مقدمه است برای رفتن سراغ کتاب و سنت. ملل و نحل اسلامی و حتی تا آنجا که به آنها مربوط است، ملل و نحل غیراسلامی، مذاهب فقهی، روند اسلام‌شناسی در این مذاهب، نقادی این روندها برای دستیابی به یک شیوه فقهی اصیل و زنده.

### هدف مدرسه حقانی

آمده‌اید آگاه‌شونده آگاه‌کننده باشید. فقه امروز از کانال عبید و عباد و آن نظام اجتماعی بردگی عبور کرده است. بروید از یک عالم طبیعی برسید که آیا من می‌توانم امروز در مورد انسان صحبت علمی کنم بی‌آنکه روی فسیل‌های حیوانات ۱۰ میلیون سال قبل از انسان مطالعه علمی کرده باشم؟ برسید. می‌گویید آقا اگر می‌خواهی درباره ساختمان انسان به عنوان یک مطالعه‌گر عمومی اطلاعات عمومی مطالعه کنی، سراغ فسیل‌ها نرو، به درد تو نمی‌خورد. می‌گویید موضوع مطالعات چیست؟ می‌گویی انسان. کتاب به تو می‌دهد فراوان. اما اگر می‌خواهی محقق باشی در شناسایی انسان، بدون اینکه درباره فسیل‌های حیوانات ۱۰ میلیون سال پیش مطالعه کنی، توانایی مطالعه صحیح درباره انسان ۱۰ هزار سال پیش نداری. لابد آنجا هم می‌گویند که «این فسیل‌ها یک دانه‌اش دیگر نیست! چند میلیون سال از آن گذشته است. این چیست به ذهن و حافظه ما تحمیل می‌کنید؟» برای همین هم هست که سال‌هاست که در مملکت ما طبیعت‌شناسی علمی هست، اما یک عالم طبیعت‌شناس که بتوانیم در دنیا کنار دیگران بگذاریم نداریم، یا اگر داریم خیلی کم است. تنبلی! آسان‌گیری! به راحتی شانه از زیر بارهای سنگین خالی کردن! بار را زمین بگذار و بدو. کجا می‌خواهی بروی؟ می‌خواهی فرار کنی؟ بسم‌الله. چه کسی گفت بیایی؟ اگر دنبال هدفی آمده‌ای، این بارها هم به آن آویزان است. مسلماً دوش آقا را هم خسته می‌کند! فقه زنده پویا را چه کسی باید استنباط کند؟ آیا این فقه زاده امروز است؟ بی‌سابقه است؟ همین حالا از آسمان وحی شده است؟ یا این فقه باید از کتاب و سنت گرفته شود و از این کانال عبور کرده است؟ کدام یک؟ حالا اگر هم این کانال آن را آلوده کرده است، آیا بدون شناخت کانال‌ها می‌شود به آلودگی‌ها پی برد؟ آن یهودی صهیونیست دارای کرسی شیعه‌شناسی آمریکا از بنده و شما هم بیشتر حوصله می‌کند، لابه‌لای این آشغال‌های تاریخ را می‌گردد، بدش هم نمی‌آید، اگرچه بوی زننده این آشغال‌ها بینی‌اش را آزار می‌دهد، می‌گردد و می‌گردد و چهار تا گوهر گران‌بها پیدا می‌کند، شسته‌ورفته، زیر شیر هم می‌شورد، پاستوریزه‌اش هم می‌کند، بعد می‌آورد می‌نویسد و بعد ترجمه می‌کنند و یکباره می‌بینی پیر و جوان مسلمان، آخوند و غیر آخوند، رو آورده‌اند به فلان کتاب درباره اسلام، به قلم فلان شرق‌شناس! بدبختی نیست؟! اسلام بنده را باید آن صهیونیست بیاورد به من و شما تحویل دهد؟ چرا؟ چون بنده و شما تنبلیم. آیا می‌شود شسته و

رفته، کپسول مانند یا اگر ممکن باشد تزریق شود، یک شبه مجتهد شد؟ نمی شود جانم! نمی شود. از بنده بشنوید که می گویم نمی شود. من می گویم این راه را رفته ام و به شما می گویم نمی شود. من وظیفه خود دانستم به عنوان کسی که سال های متمادی این راه را رفته، به تمام این شاخه های ممکن دست انداخته، حاصل تجربه خودم را برای کسی که پارسال یا امسال به این مدرسه آمده بگویم تا از این تجربه استفاده کند. دوستان! اگر در میان شما کسانی با عشق به اینکه انسان، جایگاه انسان در جهان، راه انسان، هدف انسان، آغاز و فرجام جهان و انسان را محققانه و نه مقلدانه بشناسند و بعد راهگشای بن بست های فعلی ناشی از ضعف شناخت باشند، باید مثل مجاهدی پاک باخته که «یجاهد فی سبیل الله بماله و نفسه»، مصمم، با اراده، «صفا کأنهم بنیان مَرصوص»، مخلص، مشتاق، عاشق، روز از شب نشناس، به این راه گام نهد و بداند راهی طولانی، پرنشیب و فراز، گاهی سنگلاخ، پرپر تگاه و پرپیچ و خم، در پیش است. هر کس می تواند به این راه بیاید، بسم الله.

ما با خدای خویش میثاق بسته ایم که آنچه تاکنون در این زمینه به دست آورده ایم، با خلوص و صفای کامل در اختیار دنبال کنندگان و همراهان جوان این راه بگذاریم. عملاً هم دیده اید که مدرسه، بی ریا، بی داعیه و بی هوس، به این کار پرداخته است. اگر فردا در این مدرسه بسته شود، هیچ غم نداریم، هیچ چیزی از دست نداده ایم، مگر این غم که فکر کنیم محیطی که مساعد برای ساخته شدن چنین رهروانی بود، از بین رفت! و الا محیطی که ۲۰۰ معمم در کنار بقیه تربیت کند، مورد علاقه هیچ یک از ماها نیست. اگر امکاناتی داریم، می گذاریم در اختیار آن عاشق ها، نه در اختیار آن تق تق زن ها! عاشق که این قدر نق نمی زند. عاشق که این قدر آفتاب و سایه نمی کند. عاشق که این قدر پرتوقع نمی شود. گفته می شود چرا کتاب های درسی اصلاح نشده است؟ چه کسی باید این کار را بکند؟ می گوید ماها در حد توانمان نکرده ایم یا می گوید نشده است؟ اگر نکرده ایم، شما بکنید؛ این شما بکنید حامل بقیه کار. تفاوت امروز با ۳۰ سال پیش را شماها نمی توانید بفهمید چیست. ماها می فهمیم که مال آن ۳۰ سال پیش هستیم. درست ۳۱ سال از ورود من به قم می گذرد. آن وقت چه امکاناتی داشت، حالا چه دارد؟ بنده چهار کتاب Reader خوانده بودم، آمده بودم به قم، طلبه های علاقه مند در گوشه و کنار می آمدند روزهای جمعه، در وقت بی کاری من، انگلیسی پیش بنده می خواندند. حالا بهترین استاد انگلیسی ممکن را برای آقا آماده می کنید، می گویی بفرمایید، ناز می کند! همه اش عیب گیری، خرده گیری. تذکر، انتقاد سازنده، پیشنهاد قابل عمل، چشم! نق نق، بهانه گیری، تنبلی و تن آسایی باید از قاموس کار این مدرسه به کلی حذف شود. اگر چهار نفر هم اینجا بمانند، با آنها کار می کنیم. ۲۰۰ نفر می خواهیم چه کار کنیم؟! عشق ما در کوششی که می بینید به علت برخوردهایی است که با عده ای از شماها در طول این مدت داشته ایم. دل های مشتاقی ما را به این سو کشانده است. ما مشتاق بودیم، آنها هم مشتاق بودند؛ «چه خوش بی مهربانی از دو سر بی». مهربانی از دو سر بود، به یکدیگر جذب شدیم. هر وقت از یک سر شد، «که یک سر مهربانی در دسر بی». آیا دوستان عزیز اعضای شورای مدرسه اجازه می دهند (چون قبلاً در این زمینه از شما کسب اجازه نکرده ام) همین جا اعلام کنم که از سال آینده، تنها عاشق ها به این مدرسه بیایند و غیر عاشق ها

عنایتشان را از سر ما بردارند؟ جناب آقای مصباح اجازه می‌دهید سال دیگر تنها عاشق‌ها به اینجا بیایند؟ اگر بگوئید به حجره‌ها چسبیده‌اید چون جای دیگر در قم پیدا نمی‌شود، ما خداحافظی می‌کنیم. با عاشق‌ها می‌رویم به یک سوی دیگر.

اگر درسی در برنامه‌های سال اول یا سال آخر گذاشته می‌شود، خیال نکنید حساب نشده است. حساب شده است، منتها اگر به ذائقه برخی خوش نمی‌آید، یکی از این دو دلیل را دارد: یا به سلیقه ما هم خوش نمی‌آید، ولی جایگزین بهتری پیدا نکرده‌ایم؛ یا به سلیقه ما به عنوان پیشروی آگاه خوب می‌آید، به سلیقه خام شما خوب نمی‌آید. این دیکتاتوری نیست، این قاطعیت است. مدیریت بی‌قاطعیت صنار نمی‌ارزد. بدانید در کار اداره مدرسه همچنان با قاطعیت روبه‌رو خواهید بود. اقلاً بدانید مطلب چیست؛ چون شماها را دوست داریم می‌خواهیم بدانید مطلب چیست. فلان درس فلسفه است، می‌گویند ای آقا! این فلسفه‌های کهنه به چه درد می‌خورد؟ خیلی عجیب است که کسانی که ۲۰۰ سال است فلسفه نو و کهنه را مثل خمیرگیر این‌ور و آن‌ور می‌کنند، نمی‌فهمند که این به درد می‌خورد؛ ولی یک نفر که در ابتدای راه است، خبر دارد که این به دردش می‌خورد یا نه! امید و آرزوی ما این است که بتوانیم با جوانانی شیفته و مشتاق که با هدفی والا گام به حوزه نهاده‌اند، روبه‌رو شویم؛ جوانانی که رفتار آنها، ایمان آنها به رهبری مدرسه، ایمان آنها به برنامه‌ریزی مدرسه و اینکه این برنامه‌ریزی یکی از دو پایه را دارد که عرض کردم. وقتی از جناب آقای قدوسی می‌پرسم چرا به کار طلاب رسیدگی نمی‌شود، پاسخ ایشان این است که مگر نق‌نق‌های بی‌خودی وقت برای من می‌گذارد که به طلبه رسیدگی کنم؟! طلابی که به رهبری مدرسه، به برنامه‌ریزی مدرسه، به کار مدرسه و به آینده کار ایمان دارند و مؤمن‌اند، قدمشان بالای چشم. طلابی که ایمان ندارند، از همین تابستان لطفاً تشریف ببرند. با هر کس ماند، حساب را از نو آغاز خواهیم کرد. بدانید که خدا شاهد است اگر آنچه مربوط به کار اینجا می‌شود، بخواهد ذره‌ای از محور اخلاص در نیت، عمل و تلاش مخلصانه در این راه که اشاره کردم منحرف شود، برای ما ذره‌ای، به اندازه یک پر کاه هم گیرایی نخواهد داشت. من مکرر به دوستان عرض کرده‌ام که بنده که حالا بلند می‌شوم با همه گرفتاری‌ها می‌آیم اینجا و فلان بحث، فلان کار یا فلان درس را بر عهده می‌گیرم، تنها چیزی که می‌تواند اذان صبح، بنده را از خانه‌ام، ولو حالا بیمار هستم، سوار اتوبوس کند و بیاورد اینجا، کار مدرسه با اخلاص در نیت، خداخواهی، خدمت به خلق خدا اما برای رضای خداست. تا این روح در کالبد این مدرسه نباشد، مرده‌ای خواهد بود که برای ما هیچ‌گونه جاذبه انس و مأنوس شدن و همنشینی نخواهد داشت. امیدوارم شما دوستان جوان عزیز، عوامل نفاق‌افکن، جدایی‌افکن، جروب‌های بیهوده و خام و بی‌ثمر، دل و روح مرده‌کن را چه میان خودتان، چه میان خودتان و دیگران، به کناری بنهید و اگر مرد میدان حقیق، خود را نخست برای شناخت کامل تر حق و عدل آماده کنید و از آن مردمی که دلتان به حال آنها می‌سوزد، شناختی در حد شناخت دشمنانشان به دست آورید. جامعه‌شناسی مذهبی، یکی از شاخه‌هایی است که در آینده در انتظار شماست. گروهی از شما باید جامعه‌شناس مذهبی شوید؛ یعنی کنش و واکنش بنیادهای مذهبی را روی انسان‌ها

ببازماید و مطالعه کنید. بفهمید با کدام تاکتیک باید تبلیغ کنید، با کدام تاکتیک باید بسازید، با کدام تاکتیک باید حرکت کنید.

ده‌ها رشته نو در انتظار شماهاست، اما شما ساخته‌شده، نه شما خودسر. شما عاشق، نه شما نازک‌نارنجی. شما تلاشگر تن‌به‌زحمت‌ده. امیدوارم با چنین اخلاصی، با چنین ایمانی، با چنین صفایی، با چنین آمادگی‌ای، در سال آینده دوستانی داشته باشیم که بتوانیم با آنها این راه را برویم. از خدای متعال آرزو و مسألت داریم که کار ما و کار شما را دارای رنگی الهی، آهنگی خدایی، نورانیت و روشنی‌ای از درون، با آثار سازنده‌ای در برون، در خدمت انسان‌هایی نیازمند به این آثار سازنده، قرار دهد. دوستان اگر سؤالی دارند مطرح کنند. پنج دقیقه همه دوستان بنشینند که دورهم بودن و جلسه ان‌سمان به‌هم نخورد تا اگر کسی سؤال دارد سؤال کند و اگر سؤال نداشتید از همدیگر خداحافظی کنیم.

**یکی از حضار:** درباره ضرورت درس فلسفه قدیم بیشتر توضیح دهید.

**دکتر بهشتی:** تا حدودی در عرایض امروز مشاهده کردید که هر یک از رشته‌های مورد نظر شما اگر بخواهد زنده، پویا، متحرک و به‌دردخور باشد، در ارتباط با جهان‌بینی‌هاست. فلسفه چیست؟ فلسفه مجموعه جهان‌بینی‌هاست که از قدیم شروع می‌کنیم تا به جدید برسیم. جدید بر بنیاد چه بنیانی نهاده شده؟ بر بنیاد قدیم می‌خواهید در فقه شخصیتی شوید مثل آیت‌الله بروجردی، منتها ناظر به مسائل زمان؛ یعنی از ایشان ناظرتر و پیشروتر؟ شما فکر می‌کنید که مرحوم آیت‌الله بروجردی چقدر وقتشان را صرف همین فلسفه کردند؟ نمی‌دانید. من می‌دانم. به همین دلیل هم بود که آن فلسفه روی مجموعه کار ایشان روشنایی خاص داشت. ایشان کاملاً یک نوع پیوند میان کارهایشان به چشم می‌خورد. حالا من نمی‌خواهم بگویم این کتاب فلسفه‌ای که می‌خوانید غربال شده است. نه. چنین کتابی هنوز نداریم. تألیف هم کرده‌اند و باز هم آنچه نیاز بوده از کار درنیامده است، ولی بدون آن هم نمی‌شود. بار دیگر از صمیم قلب این توفیق را از خدای توفیق‌ده مسألت می‌کنم که کار ما و کار شما را در جهتی قرار دهد که رضای او و خواسته او در آن جهت باشد و به‌راستی ما را برای ایفای مسئولیتی که بر دوش یکایک ما احساس می‌شود آماده‌تر کند. والحمدلله و صل‌الله علی سیدنا و آله الطاهرين.